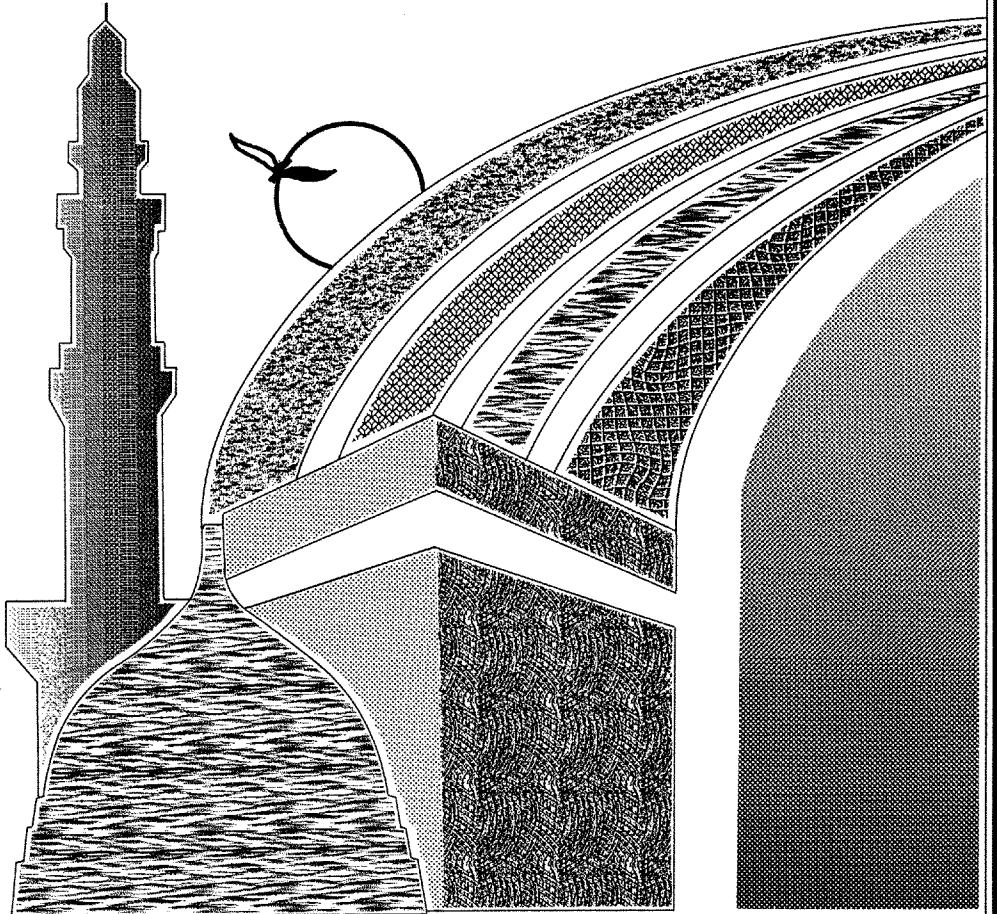


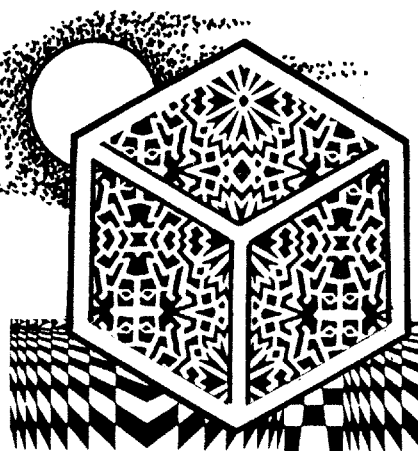
# اسرار و معارف حج



# حج در

## عرفان و ادبیات اسلامی (۱)

قادر فاضلی



### اشاره

سلسله بحثهایی که از این شماره با عنوان «حج در عرفان و ادبیات اسلامی» ارائه می‌شود، بررسی و جمع‌آوری مطالب هر یک از عارفان و ادیبان، در یک یا چند مقاله است، تا خواننده عزیز با مطالعه آن، به نظریه شخصیت‌های عرفانی و ادبی، در خصوص حج آشنا گردد.

در این راستا، نخست نگاهی داریم به کتاب «کشف الأسرار و عده الأبرار» که یکی از تفاسیر عرفانی کهن است. این مجموعه در ده جلد توسط انتشارات امیر کبیر، به اهتمام علی اصغر حکمت به چاپ رسیده که متن آن از عارف نامدار جناب خواجه عبدالله انصاری است و توسط رشیدالدین ابی‌الفضل بن ابی سعید احمد بن محمد بن محمد بن محمود المیبیدی (متوفای ۵۲۰ هجری) شرح گردیده است. شیوه‌ای که مؤلف در نگارش تفسیر برگزیده، بدین صورت است که: ابتدا مطالب لغوی و ادبی مربوط به آیات را آورده، آنگاه به نکات تفسیری می‌پردازد و سرانجام کلمات بزرگان دین و عارفان و ادیبان را بیان می‌کند. وی مطالب لغوی و ادبی را تحت عنوان «النوبة الأولى» و موضوعات تفسیری را در «النوبة الثانية» و نکات عرفانی را در «النوبة الثالثة» آورده است.

همانگونه که پیشتر اشاره شد، در این سلسله مقالات، در پی بیان مطالب عرفانی و ادبی حج هستیم؛ از این رو، به عنوان‌های «النوبة الأولى» که مباحث لغوی محض است نمی‌پردازیم.



### النوبة الثانية:

قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ...﴾<sup>۱</sup>.

آن وقت [بود] که ابراهیم کودک خود اسماعیل و مادر وی (هاجر) را برد و به فرمان حق ایشان را در آن وادی بی‌زرع نشانده - آنجا که اکنون خانه کعبه است - پس از ایشان بازگشت، تا آنجا که خواست از دیدار چشم ایشان غایب گردد، خدای را - عزّ و جلّ - خواند و گفت: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...﴾.

همان است که در آن سوره دیگر گفت:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾<sup>۲</sup>.

خداوند ما! بنشاندم فرزندی خود را به هامونی بی‌بر، نزدیک خانه تو؛ خانه باآزم، با شکوه و بزرگ‌داشته. خداوندا! تا نماز به پای دارند و آن خانه نماز را قبله گیرند.

آنکه ایشان را روزی فراوان خواست و همسایگان خواست که وادی بی‌زرع و بی‌نبات بود. و بیابانی بی‌اهل و بی‌کسان بود. گفت: ﴿فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾.

خداوندا! دل قومی از مردمان چنان کن که می‌شتابد به این خانه و به ایشان ﴿وَأَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾ از میوه‌های آن جهان روزی کن.

خدای - عزّوجلّ - دعای وی اجابت کرد: ﴿فَمَا مُسْلِمٌ إِلَّا وَيُحِبُّ الْحَجَّ﴾؛ «هیچ مسلمانی

نبود که، نه دوست دارد حج کردن و زیارت خانه.»<sup>۳</sup>

آنکه قصه بنا نهادن کعبه در گرفت... و قصه آن است که عبدالله بن عمرو بن العاص

السهمی گوید:

کعبه پیش از آفرینش دیگر زمین بر آب بود، کفی خاک آمیز، سرخ رنگ، بر روی آب گردان، دو هزار سال. تا آنکه که رب العالمین زمین را از آن بیرون آورد و بازگسترانید، از اینجاست که کعبه را «أم‌القری» خوانند و گویند: «مادر زمین»، که زمین را از آن آفریده‌اند، پس چون الله تعالی زمین را راست کرد، موضع کعبه در زمین پیدا بود، بالا یکی رنگ آمیز سرخ رنگ. پس چون رب العالمین آدم را به زمین فرستاد، آدم بالایی داشت به مقدار هوای دنیا. فرق وی به آسمان رسیده بود و آدم به آواز فرشتگان می‌نیوشیدی و از وحشت دنیا می‌آسودی و انس می‌گرفتی، اما جانوران جهان از وی می‌ترسیدند و می‌بگریختند.

و در بعضی اخبار آمده است که: فریشته [ای] به وی آمد کاری را و از وی بترسید، پس

الله - سبحانه و تعالی - او را فرو آورد به ید صنعت خویش تا بالای وی به شصت گز باز آورد و آدم از شنیدن آواز فرشتگان بازماند و مستوحش شد و با خداوند - عزوجل - نالید. جبرئیل آمد و گفت: الله می‌گوید که مرا در زمین خانه‌ای است، روگرد آن طواف کن، چنانکه فرشتگان را در آسمان دیدی که گرد بیت المعمور طواف می‌کردند. آدم برخاست از زمین هندوستان که منزل وی آنجا بود و به دریای عمان برآمد به حج و این دلیل است که آن گز که بالای وی شصت گز بود، نه این گز ما بود. پس چون به مکه رسید فرشتگان به استقبال وی آمدند و گفتند:

«یا آدم، برّ حجّك طِفْ فَقَدْ طَفْنَا قَبْلَكَ بِالْقِيَامِ»

«ای آدم، نیک باد آخر، پذیرفته باد حج تو! آری، آدم! طواف کن که ما پیش از تو طواف کردیم به دو هزار.»

و گفته‌اند که آدم پنجاه و چند حج کرد و همه پیاده که در روی زمین بارگیری نبود که آدم را بر توانستی داشت و... چون به مکه آمد فرشتگان از بهر وی خیمه از نور آوردند از بهشت به دو در و آن را بر موضع کعبه زدند؛ یک در از سوی مشرق و یکی از سوی مغرب. و قندیل درآویختند و کرسی آوردند از بهشت از یک دانه یاقوت سپید و در میان خیمه بنهادند، تا آدم بر آن می‌نشست.

پس چون آدم از دنیا بیرون شد آن خیمه را به آسمان بردند که یاقوت همچنان نهاده بود درخشان و روشن، جهانیان به وی تبرک می‌کردند. و به وی، از آفتها و عاهتها و دردها شفا می‌جستند. از بس که دست کافران و حائضان و ناشستگان به وی رسید، سیاه شد. پس چون آب گشاد طوفان نوح را، خداوند - عزوجل - نوح را فرمود تا برگرفت و برکوه بوقبیس پنهان کرده، همانجا می‌بود تا روزگار ابراهیم علیه السلام. پس الله تعالی خواست که کعبه را بردست وی آبادان کند و ابراهیم را به آن گرمی کند و آیین آن مؤمنان را تازه کند، فرمود: وی را، که مرا خانه‌ای است در زمین، رو آن را بنا کن. ابراهیم رفت بر براق و سکینه با وی و جبرئیل با وی، به مکه آمد. اسماعیل را دست بازگرفت، و جبرئیل کارفرمای بود و سکینه در هوا باز ایستاده بود. چون پاره میخ، چهار سوی و آواز می‌داد: «ابنِ عَلِيٍّ!» «بنا بر من نه». ابراهیم بر سایه وی اساس نهاد و بنیاد ساخت. اسماعیل سنگ می‌آورد و به دست پدر می‌داد و جبرئیل اشارت می‌کرد و ابراهیم برجا می‌نهاد.

این است که الله گفت - جَلَّ جلاله - : «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ»، ابراهیم دیوار می‌برآورد و اسماعیل ساخت در دست می‌نهد، چون به جای رکن رسید آنجا که حَجْر اسود نهاده است، گفت:

«یا اسماعیل، اِذْهَبْ فَايَعْ لِي حَجْرًا اصْنَعْهُ هَيْهُنَا لِيَكُونَ عِلْمًا لِلنَّاسِ»  
 «ای اسماعیل، رو مرا سنگی جوی که بر اینجا نهم تا جهانیان را عِلْمی باشد.»

اسماعیل شد [رفت] تا سنگ جوید. جبرئیل آمد به کوه بوقییس و آن سنگ سیاه که آنجا پنهان کرده بود و یاقوت رخشان بود، از اوّل بیاورد و در دست ابراهیم نهاد [و] ابراهیم بر آن موضع نهاد، چون اسماعیل باز آمد و سنگ دید، گفت:

این از کجا آمد ای پدر؟

گفت: «جَاءَ بِهِ مَنْ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى حَجْرِكَ»

«این [را] آن کس آورد که مرا با سنگ تو نگذاشت.»

پس چون فارغ شدند، خدای را - عَزَّوَجَلَّ - خواندند ابراهیم و اسماعیل و گفتند:

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ»

«خداوند ما! ما را دو بنده گردن نهاده کن، مسلمان، مسلمان کار، مسلمان خوی، مسلمان نهان!»<sup>۴</sup>

«وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا»، (به کسر راء و اختلاس آن و اسکان آن، هر سه خوانده‌اند، سکوت

قراءت مکی و یعقوب است و اختلاس قراءت ابوعمر، و کسر راء قراءت باقی)

و معنی آن است که: «با ما نمای و در ما آموز مناسک حجّ ما و معالم آن، که چون کنیم و تو

را به آن چون پرستیم؟»

«مناسک» جمع است و [به] یکی از آن «مَنَسْكُ» گویند (به فتح سین) و «مَنَسِيكُ»

گویند (به کسر سین). چون به فتح گویی «عَيْنِ نُسْكُ» است؛ احرام گرفتن و وقوف کردن و

سعی و طواف کردن و جمار انداختن و بُدنه کشتن. مَنَسِيكُ (به کسر سین) «جایگاه نسک»

است؛ احرام را میقات و وقوف را عرفات و نحر را منا و سعی را صفا و مروه و طواف را خانه و

رمی جمار را سه جای به سه عقبه.

چون ایشان دعا کردند، الله تعالی اجابت کردی دعای ایشان و جبرئیل را فرستاد تا مناسک حج، ایشان را درآموخت.

آنکه رب العالمین - جل جلاله - ابراهیم را فرمود که: «جهانیان را به زیارت خانه من خوان؛» فذلک قوله تعالی: ﴿وَ اذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...﴾  
 ابراهیم گفت: خداوند! جهانیان آواز من چگونه شنوند؟ و ایشان از من دورند و آواز من ضعیف! الله گفت: «عَلَيْكَ التَّدَاؤُ وَ عَلَيَّ الْاِسْمَاعُ وَ الْاِبْلَاحُ»، یا ابراهیم بر تو آن است که برخوانی و بر من آن است که برسانم و بشنوانم.

«فَعَلَا اِبْرَاهِيمُ جَبَلِ اَبِي قُبَيْسٍ وَ نَادَى - اَيُّهَا النَّاسُ اَلَا اِنَّ رَبَّكُمْ قَدْ بَنَى بَيْتًا فَحَجُّوْهُ فَاسْمَعِ اللهُ تَعَالَى ذَلِكُ فِيْ اَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ اَرْحَامِ النِّسَاءِ وَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ. مِمَّنْ سَبَقَ فِيْ عِلْمِ اللهِ سُبْحَانَهُ، اِنَّهُ يَحِجُّ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَاُجَابَهُ: لَيْتِكَ اللهُمَّ لَيْتِكَ».

گفته‌اند کس بود که یکبار اجابت کرد، حکم الله چنان است که یکبار حج کند در عمر خویش و کس بود که بیشتر، پس به قدر اجابت و تلبیه خویش هر کس حج کند، و کس بود که سه بار و کس بود که بیشتر، پس به قدر اجابت و تلبیه خویش هر کس حج کند تا به قیامت. و کس بود که آن را به تلبیه اجابت نکرد، حکم خدای - عزوجل - چنان است که وی در عمر خویش حج نکند!

و در قصه بیارند که آن بنا و هیئت که ابراهیم ساخت، فراختر از آن بود که امروز است، که شاذروان و حجر در خانه بود و دو در داشت یک در از سوی شرق و دیگر در از سوی غرب، سپس به روزگار باد آن را می‌زد و آفتاب آن را می‌سوخت و سنگ از آن می‌ریخت تا زمان جُرهم. جُرهم آن را باز گرفتند و نو بنا ساختند و عمارت کردند. هم بر اساس و هیئت بنای ابراهیم. و همچنان می‌بود تا زمان عمالقه. ملک ایشان باز آن را نو کرد. و تُبَع آن را باز عمارت کرد و پرده پوشانید. پس به روزگار دراز، باد آن را می‌زد و آفتاب آن را می‌سوخت تا زمان قریش. قریش چون دیدند شرف خویش به سبب آن خانه [است]، و خانه از کهنگی می‌ریخت. مشاورت کردند عمارت آن را و باز نو کردن آن را؛ قومی صواب دیدند و قومی از آن می‌ترسیدند و احتراز می‌کردند بیست و پنج سال، در این مدت مشاورت و قصد شد تا



مصطفی ﷺ بیست و پنج ساله گشت، آخر اتفاق افتاد [شد] میان ایشان تا خانه باز کردند. و به چوب حاجت افتاد، کار آن را کشتی جهودی بازرگان بشکست در دریای جده، چوب آن، از آن جهود خواستند. چوب کوتاه بود، خانه را تنگ کردند. جِجْر و شاذروان بیرون او کردند و خانه به یک در آوردند، بنا زداشتن راه، تا گذرگاه نباشد در آن، و در او بند ساختند تا آن را در گذارند که خود خواهند، چون به رکن رسید خلاف [اختلاف] افتاد میان ایشان که حجراسود که برجای نهد؟ هر قبیله می‌گفت: ما بنهیم، و به آن سبب جنگی بر ساختند و شمشیرها کشیدند. آخر میان ایشان وفاق افتاد بر آن که، اوّل کسی که از در مسجد درآید، سنگ [را] او بر آنجا نهد. بنگریستند، اول کسی که درآمد مصطفی ﷺ بود. گفتند: محمدالأمین آمد. وی ردا فرو کرد و حَجْر بر میان ردا نهاد و از هر قبیله مردی را گفت که از این ردا کرونه [ای] گیر. برداشتند و می‌بردند تا آنجا که اکنون هست. پس مصطفی ﷺ دست فرا کرد و حجر را برگرفت و بر جای نهاد بر کرامت خویش و رضای قریش.<sup>۵</sup>

### النوبة الثالثة:

﴿وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾

این دعای خلیل، هم از روی ظاهر بود هم از روی باطن. از روی ظاهر آن است که گفت: بار خدایا! هر که در این شهر باشد وی را ایمن گردان بر تن و بر مال خویش و دشمن را بر وی مسلط مکن. و از روی باطن گفت: بار خدایا! هر که در این شهر شود، او را از عذاب خود ایمن گردان و به آتش قطیعت مسوزان!

ربّ العالمین دعای وی از هر دو روی اجابت کرد و تحقیق آن را گفت: ﴿وَ اَمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾، و قال تعالی: ﴿جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ﴾.

می‌گوید: سگان [ساکنان] حرم خود را ایمن کردم از آنچه می‌ترسند و دست ظالمان و دشمنان، از ایشان کوتاه کردم و تسلط جباران و طمع ایشان، چنانک بر دیگر شهرهاست، از این شهر باز داشتم و جانوران را از یکدیگر ایمن گردانیدم تا گرگ و میش آب به یکدیگر خورند، و وحشی با انسی به یکدیگر آلف گیرند. این خود «امن ظاهر» است.

و «امن باطن» را گفت: ﴿وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.

ابونجم صوفی قرشی گفت: شبی از شبها در طواف بودم، فرا دلم آمد که: «یا سیدی

قُلْتُ: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَان آمِنًا» مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟»

«خداوند! تو گفتی هر که در حرم آید ایمن شد [باشد]، از چه چیز ایمن شد؟»

گفت: هاتفی آواز داد که: «من النار»؛ «از آتش ایمن گشت»؛ یعنی نسوزیم شخصی او را به آتش دوزخ و نه دل او را به آتش قطیعت. این از بهر آن است که خانه کعبه محلّ نظر خداوند جهان است هر سال یکبار؛ «وَذَلِكَ فِيمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَلْحَظُ إِلَى الْكَعْبَةِ فِي كُلِّ عَامٍ لِحِظَةٍ وَ ذَلِكَ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَحَنُّ الْقُلُوبِ إِلَيْهِ وَيَفِدُ إِلَيْهِ الْوَافِدُونَ».

یک نظر که ربّ العالمین به کعبه کرد، چندان شرف یافت که مطاف جهانیان گشت و مأمّن خلقتان. پس بنده مؤمن که به شبانه روزی سیصد و شصت نظر از حق جلّ جلاله نصیب وی آید، شرف و آمن وی را خود چه نهند؟ و چه اندازه پدید کنند؟

«وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ...»، در زمین خانه ساختند و مطاف جهانیان کردند و در آسمان خانه ساختند و مطاف آسمانیان کردند. آن را «بیت المعمور» گویند و فرشتگان روی بدان دارند و این یکی را «کعبه» نام نهادند و آدمیان روی بدان دارند. سید انبیا و رسل ﷺ گفت: شب قربت و رتبت، شب الفت که ما را در این گلشن روشن خرام دادند، چون به چهارم آسمان رسیدم که مرکز خورشید است و منبع شعاع جرم شاه ستارگان است، به زیارت بیت المعمور رفتم. چند هزار مقرب دیدم در جانب بیت المعمور، همه از شراب خدمت مست و مغمور از راست می آمدند و به جانب چپ می گذشتند و لبتیک می گفتند، گویی عدد ایشان از عدد اختران فزون است و از شمار برگ درختان زیادت، و هم ما شمار ایشان ندانست، فهم ما عدد ایشان در نیافت. گفتم: یا آخی جبرائیل، که اند ایشان؟ و از کجا می آیند؟ گفت: «یا سید و ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ!» پنجاه هزار سال است تا همچنین می بینیم که یک ساعت آرام نگیرند. هزاران از این جانب می آیند و می گذرند، نه آنها که می آیند بیش از این دیده ام، نه آنها که گذشتند دیگر هرگزشان بازبینم. ندانیم از کجا آیند، ندانیم کجا شوند. نه بدایت حال ایشان دانیم، نه نهایت کار ایشان شناسیم.

یکی شوریده گفته است: آه! این چه حیرت است! زمینیان را روی فراسنگی! آسمانیان را روی فراسنگی! به دست عاشقان بیچاره خود چیست؟ هزار شادی به بقای ایشان که جز از روی معشوق قبله نسازند و جز با دوست مهره مهر نبازند!





يا مَنْ الى وَجْهِهِ حَجِّي ومُعْتَمِدِي      إِنَّ حَجَّ قَوْمٍ إِلَى تَرَبٍ وَأَحْجَارِ

\*\*\*

هر کسی محراب دارد هر سویی      باز محراب سنایی کوی تو  
کعبه کجا برم چه برم راه بادیه      کعبه است روی دلبر و میل است سوی دوست

جوانمرد آن است که قصد وی سوی کعبه ننهد، احجار راست که وصل آفریدگار است.

دردم نه ز کعبه بود کز روی تو بود      مستی نه ز باده بود کز بوی تو بود

«يَحْكِي أَنَّ عَارِفًا قَصَدَ الْحَجَّ وَكَانَ لَهُ ابْنٌ فَقَالَ ابْنُهُ: إِلَى أَيْنَ تَقْصُدُ؟ فَقَالَ: إِلَى بَيْتِ رَبِّي. فَظَنَّ الْغُلَامُ أَنَّ مَنْ يَرَى الْبَيْتَ يَرَى رَبَّ الْبَيْتِ. فَقَالَ: يَا أَبَتَا، لِمَ لَا تَحْمِلُنِي مَعَكَ؟ فَقَالَ: أَنْتَ لَا تَصْلَحُ لِذَلِكَ، قَالَ: فَبَكَى فَحَمَلَهُ مَعَهُ. فَلَمَّا بَلَغَا الْمَيْقَاتَ، أَحْرَمَا وَلَبَّيَا إِلَى أَنْ دَخَلَا بَيْتَ اللَّهِ فَتَحَيَّرَ الْغُلَامُ وَقَالَ: أَيْنَ رَبِّي؟ فَقِيلَ لَهُ: الرَّبُّ فِي السَّمَاءِ فَخَرَّ الْغُلَامُ مَيِّتًا، فَدهَشَ الْوَالِدُ وَقَالَ: أَيْنَ وَلَدِي، أَيْنَ وَلَدِي؟! فَتَوَدَّى مِنْ زَاوِيَةِ الْبَيْتِ: أَنْتَ طَلَبْتَ الْبَيْتَ فَوَجَدْتَ الْبَيْتَ، وَإِنَّهُ قَدْ طَلَبَ رَبَّ الْبَيْتِ فَوَجَدَ رَبَّ الْبَيْتِ. قَالَ: فَرَفَعَ الْغُلَامُ مِنْ بَيْنِهِمْ، فَهَتَفَ هَاتِفٌ إِنَّهُ لَيْسَ فِي الْقَبْرِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي الْجَنَّةِ، بَلْ هُوَ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ.»<sup>٦</sup> ولقد أنشدوا:

إِلَيْكَ حَجِّي لَا لِلْبَيْتِ وَالْأَثَرِ      وَفَيْكَ طَوْفِي لَا لِلرُّكْنِ وَالْحَجَرِ  
صَفَاءَ وَدِّي صَفَائِي حِينَ أُعْبِرُهُ      وَزَمْزَمِي دَمْعَةَ تَجْرِي عَنِ الْبَصْرِ  
زَادِي رَجَائِي لَهُ وَالْخَوْفُ رَاحِلَتِي      وَالْمَاءُ مِنْ عِبْرَاتِي وَالهُوَى سَفْرِي<sup>٧</sup>

قوله تعالى: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾.

مجاهد گفت: مسلمانان در کار قبله سخن گفتند و تفاخر کردند، هر کس از ایشان به قبله خویش.

جهودان گفتند: «بیت المقدس» فاضل تر و شریفتر [است] و قبله آن است که مهاجر انبیاست در زمین مقدسه.

مسلمانان گفتند: قبله «کعبه» است و کعبه شریفتر و عظیمتر و نزدیک خدا بزرگوارتر

و دوست‌تر از همه روی زمین [است]، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾ ایشان در این منازعت بودند که رب العالمین تفضیل کعبه را این آیت فرستاد.

### فصل في فضائل مكة

اکنون پیش از آنکه در تفسیر و معانی خوض کنیم، از فضائل مکّه و خصائص کعبه طرفی بگوئیم، هم از کتاب خدا - عزّ اسمّه - و هم از سنت مصطفی ﷺ قال الله:

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْأَيْبَتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾ و ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا﴾ و ﴿إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ﴾ و ﴿طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ﴾ و ﴿إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا﴾ و ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾ و ﴿إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ﴾ و ﴿لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ و ﴿فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ و ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ و ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ و ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا...﴾ إلى غير ذلك من الآيات الدالة على شرفها و فضلها. این آیات هر یکی بر وجهی دلالت کند بر شرف کعبه و فضیلت آن و بزرگواری و کرامت آن نزدیک خداوند عزّوجلّ.

آن را «عتیق» خوانند، و عتیق کریم است و از دعوی جباران آزاد؛ یعنی که: بزرگوار است آن خانه به نزدیک خداوند عزّوجلّ، و آزاد است که هرگز هیچ جبار سرکش دعوی در آن نکرد و قصد آن نکرد.

«مسجد حرام» خوانند و شهر حرام و بیت حرام؛ یعنی با آزرم است، و با شکوه، و با وقار. بازگشتن‌گاه جهانیان و جای امن ایشان، و نزول‌گاه انبیا و مستقرّ دوستان، منبع نبوت و رسالت و مهبط وحی و قرآن.

و از دلائل سنت بر شرف آن بقعت، آن است که: مصطفی ﷺ گفت: آنکه که بر حزوره بایستاد: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ وَأَحَبُّ الْأَرْضِ إِلَى اللَّهِ، وَلَوْ لَا أَنَّ الْمُشْرِكِينَ أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا خَرَجْتُ». وقال ﷺ: «إِنَّ الْأَرْضَ دُحِيتٌ مِنْ مَكَّةَ، وَأَوْلَ مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْمَلَائِكَةُ».

و «ما مِنْ نَبِيٍّ هَرَبَ مِنْ قَوْمِهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا هَرَبَ إِلَى الْكَعْبَةِ، يَعْبُدُ اللَّهَ فِيهَا حَتَّى يَمُوتَ».



و«إِنَّ قَبْرَ نُوحٍ وَهُودٍ وَشُعَيْبٍ وَصَالِحٍ فِيمَا بَيْنَ زَمْزَمٍ وَالْمَقَامِ».  
و«إِنَّ حَوْلَ الْكَعْبَةِ لَقَبُورٌ ثَلَاثُمِائَةِ نَبِيٍّ».  
و«إِنَّ بَيْنَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ إِلَى الْأَسْوَدِ لَقَبْرٌ سَبْعِينَ نَبِيًّا، وَإِنَّ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ لَقَبْرٌ سَبْعِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ».

وَرُوي: «أَنَّ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام شَكَى إِلَى رَبِّهِ حَرَّ مَكَّةَ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنِّي أَفْتَحُ عَلَيْكَ بَاباً مِنَ الْجَنَّةِ فِي الْحِجْرِ، يَجْرِي عَلَيْكَ الرِّيحُ وَالرُّوحُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».  
وَقَالَ عليه السلام: «إِنَّ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ وَالرُّكْنِ الْأَسْوَدِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمَا مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو اللَّهَ عِنْدَ الرُّكْنِ الْأَسْوَدِ وَعِنْدَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ وَعِنْدَ الْمِيزَابِ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ الدَّعَاءَ».

وَقَالَ: «مَنْ نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ».  
و«مَنْ صَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رُكْعَتَيْنِ غُفِرَ لَهُ، وَيُحْشَرُ فِي الْأَمِينِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».  
و«مَنْ صَبَرَ عَلَى حَرِّ مَكَّةَ سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ تَبَاعَدَتْ مِنْهُ النَّارُ مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ».  
وَقَالَ عليه السلام: «الْحِجْرُونَ وَالْبَقِيْعُ يُؤْخَذُ بِأَطْرَافِهِمَا وَيُنْثَرَانِ فِي الْجَنَّةِ وَهُمَا مَقْرَبَا مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ».

وَقَالَ عليه السلام: «إِنَّ الرُّكْنَ وَالْمَقَامَ يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِثْلَ أَبِي قُبَيْسٍ، لِهَمَا عَيْنَانِ وَ شَفَتَانِ يَشْهَدَانِ لِمَنْ وَافَاهُمَا».

وَقَالَ وَهَبُ بْنُ مَنْبَهَةَ: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَاتِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَبْعِمِائَةَ أَلْفٍ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ سِلْسَلَةٌ مِنْ ذَهَبٍ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ، فَيَقَالُ لَهُمْ إِذْهَبُوا إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَرْمُوهُ بِهَذِهِ السِّلَاسِلِ ثُمَّ قَوِّدُوهُ إِلَى الْمُحْشَرِ، فَيَأْتُونَهُ، فَيَرْمُونَهُ، بِسَبْعِمِائَةِ أَلْفٍ سِلْسَلَةٌ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ يَمْدُونَهُ، وَ مَلَكٌ يَنَادِي: يَا كَعْبَةَ اللَّهِ سِيرِي! فَتَقُولُ لَسْتُ بِسَائِرَةٍ حَتَّى أُعْطِيَ سَوْلي، فَيُنَادِي مَلَكٌ مِنْ جَوْ السَّمَاءِ: «سَلِي»، فَتَقُولُ الْكَعْبَةُ: «يَا رَبُّ! شَفِّعْنِي فِي جِبْرَتِي الَّذِينَ ذَفَنُوا حَوْلِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، فَيَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «قَدْ أُعْطَيْتِكَ سَوْلكَ» قَالَ: فَيُحْشَرُ مَوْتَى مَكَّةَ مِنْ قُبُورِهِمْ بِيَضِّ الْوُجُوهِ كُلِّهِمْ مُحْرَمِينَ، مُجْتَمِعِينَ، يَلْبُؤْنَ ثُمَّ تَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: سِيرِي يَا كَعْبَةَ اللَّهِ. فَتَقُولُ: «لَسْتُ بِسَائِرَةٍ حَتَّى أُعْطِيَ سَوْلي» فَيُنَادِي مَلَكٌ مِنْ جَوْ السَّمَاءِ: «سَلِي، تُعْطِي» فَتَقُولُ الْكَعْبَةُ: «يَا رَبُّ، عِبَادُكَ الْمَذْنُوبُونَ الَّذِينَ وَفَدُوا إِلَيَّ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، شَعْنًا غَيْرًا قَدْ تَرَكَوا الْأَهْلِينَ

والأولاد، وخرجوا شوقاً إليّ، زائرين، طائفين، حتّى قَضَوْا مناسكهم كما أمرتهم، فأسألك أن تؤمنهم من الفزع الأكبر، فتشققني فيهم وتجمعهم حولي» فينادي الملك: «إِنَّ مِنْهُمْ من ارتكب الذنوبَ وأصرَّ على الكبائر حتّى وجبت له النار». فتقول الكعبة: «إِنَّمَا أسألك الشفاعة لأهل الذنوب العظام!» فيقول الله تعالى: «قد شققتك فيهم وأعطيتك سؤلك» فينادي منادٍ من جوِّ السماء ألا من زار الكعبة فليعتزل من بين النَّاس، فيعتزلون، فيجمعهم الله حول البيت الحرام بيض الوجوه، آمنين من النَّار، يطوفون ويلبّون. ثمَّ ينادي ملك من جوِّ السماء: «ألا يا كعبة الله سيري!» فتقول الكعبة: «لبيك، لبيك، والخير في يدك، لبيك لا شريك لك، لبيك! إِنَّ الحمدَ والنَّعمة لك، والملك لك، لا شريك لك!» ثمَّ يمدونها الى المحشر.

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾

علما را اختلاف است در معنای این آیت. روایت کنند از علی علیه السلام که گفت: «هُوَ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ مَبَارِكاً وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ»، می‌گوید: اوّل خانه که در آن برکت کردند و نشانی ساختند جهانیان را، تا آن را زیارت کنند و قبله خود سازند، و خدای را در آن عبادت کنند، آن است که به «بکّة».

ابن عباس، کلبی و حسن همین [را] تفسیر کردند، قالوا: «هُوَ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ يَحْجُونَ إِلَيْهِ وَيَعْبُدُ اللَّهَ فِيهِ». بر این قول، «بیت» به معنی مسجد است کقوله: «أَنْ تُبَوِّأَ لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْوتاً»، ای مساجد. وکقوله تعالی: «فِي بَيْوتِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ». یعنی المساجد.

وابوذر از مصطفی صلی الله علیه و آله پرسید که: اوّل مسجد که مردمان را نهداند در روی زمین، کدام است؟ مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: «مسجد حرام». ابوذر گفت: «وبعد از آن کدام؟» مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: «بعد از آن مسجد اقصی». گفت: میان آن هر دو چند زمان بود؟ مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: چهل سال. آنکه گفت: «حَيْثُمَا أَدْرَكْتُمْ الصَّلَاةَ فَصَلُّوا فَانَّهُ مَسْجِدٌ».

قومی گفتند: اعتبار این اوّلیت به «زمان» است، نه به «شرف و منزلت»؛ یعنی: هو اوّل بیتی ظهر علی وجه الماء عند خلق السماء والأرض، خلقه الله قبل الأرض بالقي عام، وكان رُبْدَةً بِيضَاءَ عَلَى الْمَاءِ، فُدْحِيَتِ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِ».

وقيل: «هُوَ أَوَّلَ بَيْتٍ بَعْدَ الطُّوفَانِ» وهو الذي قال تعالی: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ



القواعد من البيت».

وقيل: «هو أول بيت بناه آدم واتَّخذه قبله».

وفي ذلك ما روي: «إن الله عزَّ وجلَّ أنزل من السماء ياقوتة من يواقيت الجنة، لها بابان من زمرد أخضر؛ بابٌ شرقي وبابٌ غربي، وفيها قناديل من الجنة فوضعها على موضع البيت، ثم قال يا آدم: إني أهبطُ لك بيتاً تطوفُ به كما يطافُ حول عرشي، وتُصَلِّي عنده كما يصَلِّي عند عرشي».

قوله: ﴿اللَّذِي بِنِكَه﴾.

گفته‌اند: «بکّه» نام مسجد است و «مکّه» نام حرم. و گفته‌اند: بکّه خانه کعبه است و مکّه همه شهر. قریش آنکه که خانه باز کردند نو کردن را، اساس آن بجنابیندند، سنگی دیدند سیاه و عظیم از آن اساس که خانه بر آن بود، بر آن نبشته به سپیدی همواره: «بکّه - بکّه»، از آن است که بکّه نام نهادند.

و گفته‌اند که: مکّه و بکّه هر دو یکی است؛ همچون «لازم» و «لازب». و اصل مکّه از امتکاک است؛ «يقال مكَّ الفصيلُ ضرعَ أمه وامتكّه، إذا امتصّه، فكأنّه يجمع أهل الآفاق ويؤلفهم».

«و سُمِّيت بکّه لأنّها تبتک أعناقَ الجبابرة، أي تقطعها إذا هموا بها».

وقيل: «لأنّ الناس يتباكون عليه أي يتزاحمون عليه في الطواف».

﴿مباركاً﴾

من البركة، و هي ثبوت الخير في الشيء ثبوت الماء في البركة و سُمِّيت البركة لثبوت الماء فيها.

﴿وهدي للعالمين﴾

آن خانه از خداوند عزَّ وجلَّ راهنمونی است بندگان را سوی حق، و شناخت قبله حق. گفته‌اند که: کعبه قبله اهل مسجد است و مسجد قبله اهل حرم، و جمله حرم قبله اهل زمین. روي: «أنّ النبي ﷺ قال: «مَنْ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ رَكَعَتَيْنِ فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي مَسْجِدِي أَلْفَ رَكَعَةٍ، وَ مَنْ صَلَّى فِي مَسْجِدِي صَلَاةً كَانَتْ أَفْضَلَ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيْمَا سِوَاهُ مِنَ الْبِلَادِ. ثُمَّ مَا أَعْلَمُ الْيَوْمَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ بِلَدَةٍ يُرْفَعُ فِيهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا مِائَةٌ أَلْفَ مَا يُرْفَعُ مِنْ مَكَّةَ، ثُمَّ مَا أَعْلَمُ مِنْ بِلَدَةٍ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَنَّهُ يَكْتُبُ

لَمَنْ صَلَّى فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَاحِدَةً بِمَاءِ أَلْفِ صَلَاةٍ مَا يَكْتَبُ بِمَكَّةَ، وَمَا أَعْلَمُ مِنْ بَلَدَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ يَتَصَدَّقُ فِيهَا بِدَرَاهِمٍ وَاحِدَةٍ يَكْتَبُ لَهُ أَلْفُ دَرَاهِمٍ مَا يَكْتَبُ بِمَكَّةَ، وَمَا أَعْلَمُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَلَدَةٌ فِيهَا شَرَابُ الْأَبْرَارِ إِلَّا زَمَزَمُ وَهِيَ بِمَكَّةَ وَمَا أَعْلَمُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَصْلَى الْأَخْيَارِ إِلَّا بِمَكَّةَ. وَمَا أَعْلَمُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَلَدَةٌ إِنْ أَحَدٌ يَمْشِي فِيهَا مَشِيًّا يَكُونُ مَشِيَّتَهُ تِلْكَ تَكْفِيرًا لَخَطَايَاهُ وَانْحِطَاطًا لَذُنُوبِهِ، كَمَا يُحِطُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرَةِ إِلَّا بِمَكَّةَ.»

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ﴾

در آن خانه نشانهای روشن است. آنکه بر عقب آن، نشانها را تفسیر کرد:

﴿مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾

گفته‌اند که: همهٔ مسجد، هم کعبه و هم جز آن، مقام ابراهیم علیه السلام است. و در سیاق این آیت این وجه مستقیم‌تر است.

و گفته‌اند: مقام ابراهیم که در بین آیت نامزد است، آن سنگ است که اکنون هنوز به جای است، دو قدم دور نشسته، یکی چپ و یکی راست، که فرا پیش خانه نهاده‌اند برابر مشرق، و پوشیده می‌دارند در حقه و غلاف و طیب. و از وجه است قراءت آن کس که خواند: «فِيهِ آيَةٌ بَيِّنَةٌ» علی التوحید.

وقصهٔ «مقام ابراهیم» و بدو کار او آن است که: از ابن عباس روایت کردند، گفت: ابراهیم، اسماعیل و هاجر را به مکه برد و آنجا بنشانند. روزگاری برآمد، تا جرهمیان به ایشان فرو آمدند و اسماعیل زن خواست از جرهم، و مادر وی هاجر از دنیا رفته، ابراهیم آنجا که بود، از ساره دستوری خواست تا به مکه شود به زیارت ایشان.

ساره شرط کرد و با وی پیمان بست که زیارت کند و از مرکوب فرو نیاید تا باز گردد. ابراهیم علیه السلام آمد و اسماعیل علیه السلام بیرون از حرم به صید بود. ابراهیم گفت زن اسماعیل را: «أَيْنَ صَاحِبِكَ؟» «شوهرت کجاست؟» جواب داد: «لَيْسَ هِيَهْنَا، ذَهَبَ يَتَصَيَّدُ.» «اینجا نیست، به صید رفته است.» گفت: هیچ طعامی و شرابی هست که مهمان داری کنی؟ گفت: نه، به نزدیک من نه کس است، نه طعام! ابراهیم گفت: چون شوهرت باز آید سلام بدو رسان و بگوی عتبه در سرای بگردان. این سخن بگفت و بازگشت. پس اسماعیل باز آمد و بوی پدر شنید و آن زن قصه با وی بگفت و پیغام بگزارد. اسماعیل وی را طلاق داد و زنی دیگر خواست، بعد از روزگاری ابراهیم باز آمد هم بر آن عهد و پیمان با ساره بسته بود. اسماعیل به



صید بود. گفت: «این صاحبک؟» جواب داد که اسماعیل به صید است هم اکنون در رسد انشاء الله، فرود آی و بیاسای که رحمت خدای بر تو باد. گفت: هیچ توانی که مهمان داری کنی؟ گفت: آری توانم. گوشت آورد، و شیر آورد، ابراهیم ایشان را دعا گفت و برکت خواست. آنکه گفت: فرود آی تا تو را موی سربشویم و راست کنم. ابراهیم فرو نیامد که با ساره عهد کرده بود که فرو نیاید. زن اسماعیل رفت و آن سنگ بیاورد و سوی راست ابراهیم فرو نهاد، ابراهیم قدم بر آن نهاد و اثر قدم ابراهیم در آن نشست. و یک نیمه سر وی بشست. آنکه سنگ، با سوی چپ برد، و ابراهیم قدم دیگر بر آن نهاد و اثر قدم در آن نشست. و نیمه چپ وی بشست. آنکه گفت: چون شوهرت باز آید سلام من برسان، و گوی عتبه در سرایت راست بایستاد نگهدار. پس چون اسماعیل باز آمد، قضا با وی بگفت و اثر هر دو قدم وی به او نمود. اسماعیل گفت: «ذاك ابراهیم».

رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «الرُّكْنُ وَالْمَقَامُ يَاقُوتَانِ مِنَ يَاقُوتِ الْجَنَّةِ، طَمَسَ نَوْرُهُمَا؛ وَلَوْلَا أَنْ طُمِسَ نَوْرُهُمَا، لَأَضَاءَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ.»  
 ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾

این امن از دعوت ابراهیم است که گفت: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾ ابراهیم دعا کرد تا مکه حرمی بود ایمن؛ چنانکه هر جایی که گریزد ایمن بود که او را نرنجانند، و هر صید و وحش که در آن شود ایمن رود که او را نگیرند، و آهو و سگ هر دو به هم سازند.

رب العالمین آن دعای وی اجابت کرد و در آن منت بر ابراهیم و بر جهانیان نهاد و گفت: ﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ﴾. جای دیگر گفت: ﴿مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَآمِنًا﴾، ﴿وَأَمْنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾. در روزگاری که مشرکان حرم می داشتند، آن را چندان حرمت داشتند که اگر کسی خونی عظیم کردی و در آن خانه گریختی از تار آن ایمن گشتی، و اکنون هر که از حاج و از معتمران و زائران به اخلاص و باتوبه آنجا درشد، از آتش ایمن است. ابونجم صوفی، مردی قرشی بود. گفتا: شبی طواف می کردم، گفتم یا سیدی! تو گفته ای: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ هر که در خانه کعبه شود ایمن است! از چه چیز ایمن است؟ گفتا: هاتنی آواز داد که: ﴿آمِنًا مِنَ النَّارِ﴾؛ یعنی از آتش دوزخ ایمن است.

عن انس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ، بَعَثَهُ اللَّهُ مِنَ الْأَمْنِينَ».

### ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾

حمزه و علی و حفص حِجُّ البیت به کسر «حاء» خوانند، باقی به فتح خوانند؛ به کسر، لغت تمیم است و به فتح لغت اهل حجاز؛ و فرق آن است که چون به فتح گویی مصدر است و به کسر اسم عمل و معنای «حج» قصد است. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ این لام را لام ایجاب و الزام گویند؛ یعنی که فرض است و واجب حج کردن بر مردمان؛ یعنی بر آن کس که مسلمان باشد و عاقل و بالغ و آزاد و مستطیع؛ این پنج شرط است هر که در وی مجتمع گردد حج بر وی لازم گردد. و اولی تر آنکه با وجود شرایط، تقدیم کند و تأخیر نینکند. لقوله تعالی: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْآخِرَاتِ﴾ پس اگر تأخیر کند روا باشد، که فریضة حج در سنهٔ خمس فرود آمد و مصطفی ﷺ تا سنهٔ عشر در تأخیر نهاد، که در سنهٔ بیست بیرون آمد به قصد مکه تا عمره کند، کافران او را بازگردانیدند به حدیبیه. و در سنهٔ سبع باز آمد و عمره قضا کرد و حج نکرد، و در سنهٔ ثمان فتح مکه بود و بی‌عذری که بود حج نکرد و به مدینه باز شد و در سنهٔ تسع بوبکر را امیر کرد بر حاج و خود نرفت، و در سنهٔ عشر رفت و حجة‌الوداع کرد. پس معلوم شد که تأخیر در آن رواست. اما چون تأخیر کند بی‌عذری، برخطر آن بود که بمیرد پیش از ادای حج. و آنکه عاصی بر الله رسد و حج در ترکهٔ او واجب شود، اگر چه وصیت نکند، همچون دینها و حقه‌ها که از آدمیان بر وی بود.

بُریده روایت کرد، گفت: زنی پیش مصطفی ﷺ در آمد، گفت: «یا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّيْ مَاتت و لا تحجّ، أفأحجّ عنها؟ قال: نَعَمْ حُجِّي عَنْ أُمَّكَ.»

و روی ابن عباس: «ان امرأةً من خثعم أتت النَّبِيَّ ﷺ فقالت: يا رسول الله إنَّ فريضة الله في الحجِّ على عباده أدركت أبي شيخاً كبيراً لا يستطيع أن يستمسك على الرَّاحلة، أفأحجّ عنه؟ قال: نَعَمْ. قالت: أينفعه ذلك؟ قال: نَعَمْ. كما لو كان على أريك دينٌ فقضيته نفعه.» این دو خبر دلیلند که نیابت در فرض حج رواست در حال حیات و در حال ممات. اما در حال حیات شرط آن است که آنکس که از بهر وی حج کنند زمن باشد، یا پیری سخت پیر؛ چنانکه بر راحله و رامله آرام نتواند گرفت، چنانکه در خبر گفت: «لا يستطيع أن يستمسك على الرَّاحلة.»

استطاعت و قدرت و طاقت و جهد و وسع به معنای متقاربتند؛ «و أصل الاستطاعة استدعاء الطاعة، كأنَّ النفس بالقدره تستدعي طاعة الشيء لها.» و آنچه گویند: فلان کس





را استطاعت نیست، بر دو معنا باشد: یکی نفی قدرت را که خود توانایی ندارد و راه به آن نبرد. دیگر نفی خفت را که بر وی گران شود و آسان نبود؛ و هو المعنى بقوله: «لا يستطيعون سمعاً؛ ای لا مستقلونه، لأنهم لا يقدرّون عليه.» و استطاعت عبادت بر قول مجمل، سه ضرب است: یکی استطاعت نفسی؛ یعنی که معرفت دارد به عمل، یا وی را تمکن معرفت بود. دیگر استطاعت بدنی؛ یعنی که تندرست بود و قوت و قدرت دارد بر ادای عمل. سه دیگر استطاعت بیرون از تن است و آن وجود آلت است؛ یعنی زاد و راحله و مانند آن، که تحصیل عمل بی وجود آلت ممکن نشود. و چون این هر سه مجتمع شد، استطاعت تمام حاصل گشت. و آنچه مصطفی ص گفت: «الإستطاعة الزاد و الراحلة» اشارت به آن رتبت سوم کرد که بیرون از تن است. از بهر آن که قومی پرسیدند که ایشان را مسافت دور بود و زاد و راحله نبود و به شک بودند که فریضه حج بر ایشان لازم است یا نه؟ و مصطفی ص گفت: استطاعت زاد و راحله است، چون زاد و راحله نبود فریضه حج لازم نیاید. و زاد و راحله آن است که نفقه خویش به تمامی دارد؛ از رفتن تا باز آمدن، با سر عیال و بقعت خویش، بیرون از نفقت ایشان که نفقتشان بر وی لازم باشد، و بیرون از مسکن و خادم و قضاء و دیون.<sup>۱۰</sup>

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ﴾

در آن خانه نشانه‌های روشن است که آن حق است و حقیقت؛ یکی از آن نشانه‌ها مقام ابراهیم ع است بر سنگ خاره که روزی به وفای مخلوقی، آن قدم برداشت، لاجرم رب العالمین اثر آن قدم قبله جهانیان ساخت. اشارتی عظیم است کسی را که یک قدم به وفای حق از بهر حق بردارد و چه عجب اگر باطن وی قبله نظر حق شود! اما از روی باطن گفته‌اند: مقام ابراهیم ایستادنگاه اوست در خلت، و آنکه قدم وی در راه خلت چنان درست آمد که هر چه داشت همه در باخت. هم کل و هم جزء و هم غیر، کل نفس اوست؛ جزء فرزند او، غیر مال او، نفس به غیر آن داد، و فرزند به قربان داد و مال به مهمان داد.

امروز که ماه من مرا مهمان است      بخشیدن جان و دل مرا پیمان است  
دل را خطری نیست سخن در جان است      جان افشانم که روز جان افشانست

گفته‌اند: یا ابراهیم! دل از همه برگرفتی، چیست این که همه در باختی؟ گفت: آری! سلطان خلت سلطانی قاهر است، جای خالی خواهد با کس بسازد. «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا

قَرِيَةً أَفْسَدُوهَا».

زحمت غوغا به شهر نیز نبینی      چون قلم پادشاه به شهر در آید

چون از نهاد و غیر خویش پاک بیرون شد بر منشور خلّت وی این توقیع زدند که: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» با این همه منقبت و مرتبت نفیر می‌کرد و می‌گفت: «وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ». عزّت قرآن در نواختنش بیفزود که: «وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الصَّالِحِينَ» و او می‌گفت: «لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ». اعتقادش در حق خویش به قهر بود. با خود جنگی بر آورده بود که هیچ صلح نمی‌کرد.

با خود ز پی تو جنگها دارم من      صد گونه ز عشق رنگها دارم من

«مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا». شرف آن مقام نه آن سنگ راست که اثر قدم ابراهیم علیه السلام راست. و لآثار الخليل عند الجليل أثر و خطر عظيم.

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»

بدانکه این سفر حج بر مثال سفر آخرت نهادند. و هر چه در سفر آخرت پیش آید از احوال و احوال مرگ و رستخیز نمودگار آن در این سفر پدید کردند. تا دانایان و زیرکان چون این سفر پیش گیرند به هر چه رسند و هر چه کنند منازل و مقامات آن راه آخرت یاد کنند و عبرت گیرند و زاد و ساز آن به دست گیرند که صعبت‌تر است و عظیم‌تر. اول آن است که چون اهل و عیال و دوستان را وداع کند بدانند که این مثال سكرات مرگ است، آن ساعت که بنده در نزع باشد و خویش و پیوند و دوستان گرد وی درآیند و او را وداع کنند.

ساز الفؤاد مع الأحباب إذ ساروا      يوم الوداع فدمع العين مدرأرأ

و آنکه زاد سفر از همه نوعها ساختن گیرد و احتیاط در آن به جای آرد تا هر چه به زودی تباه نشود برنگیرد، داند که آن با وی بنماند و زاد بادیه نشاید، دریابد و به جای آرد که طاعت با ریا و با تقصیر، زاد آخرت را نشاید.

و به قَالَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى عَمَلًا فِيهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنَ الرِّبَا» و آنکه که بر راحله نشیند، مرکب خویش در سفر آخرت که آن را نعش گویند، یاد آرد.



## یهادی بین أعناق الرجال

## وبعد رکوبه الأفراس تیهما

و چون عقبه‌ها و خطرهای بادیه ببیند، از منکر و نکیر و حیّات و عقارب در گور، که شرع از آن نشان داده، یاد کند و به حقیقت داند که از لحد تا حشر بادیه‌ای عظیم در پیش است که بی‌بدرقه طاعت، بریدن آن دشوار است اگر در این بادیه بدین آسانی بدرقه‌ای به کار است، پس در بادیه قیامت بی‌بدرقه طاعت چون رستگار است؟!

### راستکاری پیشه کن کاندرا مصاف رستخیز

نیستند از خشم حق جز راستکاران رستگار

و آنکه که لبیک گوید به جواب ندای حق تا از ندای قیامت بر اندیشد که فردا به گوش وی خواهد رسید و ناند که آن ندای سعادت خواهد بود یا ندای شقاوت.

علی بن حسین علیه السلام در وقت احرام او را دیدند؛ زرد روی و مضطرب و هیچ سخن نمی‌گفت. گفتند: چه رسد مهتر دین را که به وقت احرام لبیک نمی‌گوید؟ گفت: ترسم که اگر گویم لبیک، جواب دهند: «لا لبیک و لا سعیدیک!»، و آنکه گفت: شنیده‌ام که هر که حج از مال شبهت کند، او را گویند: «لا لبیک و لا سعیدیک حتی ترد ما فی یدیک!».

اما «وقوف عرفه» و آن اجتماع اصناف خلق در آن صحرای عرفات و آن خروش و تضرع و آن زاری و گریه ایشان و آن دعا و ذکر ایشان به زبانهای مختلف، به عرصات قیامت ماند؛ که خلائق همه جمع شوند و هر کس به خود مشغول در انتظار ردّ و قبول.

و در جمله این مقامات که برشمردیم، هیچ مقام نیست، امیدوارتر و رحمت خدا با آن نزدیکتر از آن ساعت که حجّاج به عرفات بایستند.

در آثار بیارند که: درهای هفت کارم پیروزه برگشایند آن ساعت، و ایوان فرادیس اعلی را درها باز نهند و جانهای پیغامبران و شهیدان اندر علّیین در طرب آرند. عزیز است آن ساعت! بزرگوار است آن وقت! که از شعاع انفاس حجّاج و عمّار روز مدد می‌خواهد و از دوست خطاب

می‌آید که: «هل من داع؟ هل من سائل؟»<sup>۱۱</sup>

### ● پانوشتها:

- ۱- بقره: ۱۲۶
- ۲- ابراهیم: ۳۷
- ۳- تفسیر کشف الأسرار، ج ۱، ص ۳۵۶
- ۴- کشف الأسرار، ج ۱، ص ۳۵۸ و ۳۵۹
- ۵- کشف الأسرار، ج ۱، ص ۳۶۰ و ۳۶۱
- ۶- گویند که عارفی قصد حج کرد، پسرش از وی پرسید: قصد کجا داری؟ گفت: به زیارت خانه خدا می‌روم. پسر گمان کرد هر که خانه خدا را ببیند خدا را نیز می‌بیند. از این رو گفت: ای پدر، چرا مرا با خود نمی‌بری؟ پدر گفت: تو صلاحیت آن را نداری. پسر گریه کرد، پدر دلش سوخت و او را نیز به همراه خود برد. رفتند تا به میقات رسیدند و محرم شدند و لبیک گفتند تا داخل خانه شدند. جوان متحیر ماند و پرسید: پروردگارم کجاست؟ گفته شد که پروردگار در آسمان است. پس جوان بی‌هوش شد و مرد. پدر به وحشت افتاد و گفت: فرزندم چه شد؟! از زاویه خانه خدا ندا آمد: تو خانه طلب کردی و به آن رسیدی. او صاحب خانه را طلبید و بدان رسید. گفت پس جوان از میان آنها برخاست و دیگر پیدا نشد. هاتقی ندازد که او نه در قبر است و نه در زمین و نه در بهشت، بلکه او در نشستگاه صدق و نزد ملیک مقتدر است.
- ۷- تفسیر کشف الأسرار، چاپ امیر کبیر، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۶۵
- ۸- کشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۱۰
- ۹- کشف الأسرار، ج ۲، ص ۲۲۷-۲۲۳